

درباره سولژنیتسین

سوتس کایا کولتورا، ۱۹ فوریه ۷۴

ترجمه: جواد اسحاقیان

اشاره:

در پی تحولات سیاسی که چند سال اخیر در اتحاد شوروی به وقوع پیوست، نسیم آزادی وزیدن گرفت. کسانی چون ساخارف که تحت مراقبت قرار داشتند، آزادی خود را بازیافتند و از آنان اعاده حیثیت شد. برخی چون سولژنیتسین (که در فوریه ۱۹۷۴ از کشور خود اخراج شده بود) به کشور بازگشتند و بدینگونه ماجرای نویسنده‌ای که در ابتدا جنبه ادبی داشت، به جنجال سیاسی و تبلیغاتی بدل شد. دلی تلگراف در همان سال ۱۹۷۴ اعلام کرد چنانچه برای وی اتفاقی بیفتد غرب باید مذاکرات در باره تشنج‌زدایی را متوقف کند.

نیویورک تایمز برای تشریح «مجمع‌الجزائر گولاگ» وی، آن اندازه جا اختصاص داد که به قول آلبرت کان فقط ممکن بود برای خبر شروع جنگ جهانی سوم، تخصیص داده شود!

مصاحبه‌ای که می‌خوانید، در آستانه اخراج وی، به عمل آمده و برخلاف آنچه رئیس اتحادیه نویسندگان شوروی میخالکف گفته و احتمال انتشار آثار وی را در شوروی (سابق) غیرممکن پیش‌بینی کرده، این احتمال کاملاً قطعی به نظر می‌رسد.

اخراج سولژنیتسین از کشورش، نشانه ناتوانی زمامداران وقت این کشور از تحمّل عقایدی دیگر و قابل سرزنش است اما بازگشت وی را نیز به کشورش، بازگشت قهرمان آزادی نمی‌دانیم زیرا وی دستکم از نظر سیاسی آلوده‌تر از آن است که بتوان از او، دفاع کرد.

ترجمه این گفتگو، صرفاً به خاطر آشنایی با شیوه برخورد رسمی مسئولانی از این دست با دیگراندیشی ادبی و سیاسی‌ست و نه تأیید گفته‌های شخصیتها.

مجمع‌الجزائر گولاگ

اشپیگل: آقای میخالکف. اخیراً مطبوعات، رادیو و تلویزیون، انتقادات شدیدالکحنی از سولژنیتسین کرده‌اند. توضیح دهید که در کتاب تازه او به نام «مجمع‌الجزائر گولاگ» چه نکات خاصی باعث ناراحتی شما شده است؟ آیا او صرفاً از اتحاد شوروی بدگویی‌هایی می‌کند یا این که اصلاً حقایق تاریخی را تحریف می‌نماید؟

میخالکف: در کتاب آقای سولژنیتسین - مجمع‌الجزائر گولاگ - هیچیک از مواردی که گفتید باعث ناراحتی ما نشده است. اصولاً من در این اثر، هیچگونه ارزش هنری نمی‌بینم. آنچه هست این است که وی در به سفره گرفتن کشور من و تحریف واقعیت تاریخی، سنگ تمام گذاشته است، همانگونه که وی در سالهای اخیر در خیلی از چیزها و زمینه‌های دیگر هم سنگ تمام گذاشته است.

وقتی من می‌بینم که آقای سولژنیتسین به جامعه ما به دیده تمسخر می‌نگرد، نمی‌توانم ساکت و بی‌توجه باقی بمانم. او در تمامی تاریخ کشور من چیزی جز زندان و اردوگاههای کار اجباری نمی‌بیند. او شوروی را به صورت زندان بزرگی مجسم می‌کند که مردم مانند مشتی برده کور و مطیع در آنجا روزگار می‌گذرانند. آقای سولژنیتسین از انقلاب اکتبر و مردم شوروی که چنان فداکاری‌های بی‌سابقه‌ای در طی جنگ جهانی دوم از خود نشان دادند، تصور نادرستی ارائه می‌دهد. من مطمئنم که وی، آگاهانه چنین می‌کند، درست به همانگونه که وی آگاهانه به جرگه کسانی پیوست که با نظام اجتماعی ما سر ستیز دارند و به انقلاب اکتبر به دیده یک تراژدی شخصی می‌نگرند و نه به چشم یک پیروزی بزرگ مردمی.

هر ملتی برای خود قهرمانان و خائنانی دارد. آقای سولژنیتسین به راه خیانت قدم نهاده و به عقیده من او دریافته که تنها با انتخاب این راه و نه ادبیات راستین - که همیشه در خدمت مردم بوده - می‌تواند انظار را به خود جلب کند و با مظلوم‌نمایی و «شهید» بازی و «پیامبر» نمایی، با گستاخی تمام و از سربس مسئولیتی در گوش جهانیان از نادرستی و شکست شیوه زندگی در شوروی بگوید.

آقای سولژنیتسین به هدف خود رسیده است. نخستین هدف او جلب توجه محافل مرتجع بود، اما خیلی زود آشکار شد که این به اصطلاح «شهید زنده» چیزی نیست جز یک عروسک خیمه‌شب بازی سیاسی و من خیلی خوب می‌توانم تصور کنم که چه کسانی سر نخ را به دست دارند و زبان و قلم جناب ایشان را هدایت می‌کنند.

اشپیگل: اما تا آنجا که من می‌دانم در کتاب، قبل از همه، این اشتباهات شخص استالین است که مورد انتقاد قرار گرفته. اشتباهاتی که حتی «اتحادیه نویسندگان» خودتان هم آن را افشا و تأیید کرد و آن نویسندگان هیچگاه در زمره مخالفان اتحاد شوروی به شمار نیامدند. شما میل دارید از میزان انتقاد کاسته شود اما آیا نمی‌خواهید که بالاخره با گذشته هم برخوردی انتقادی شود؟

میخالکف: اجازه بدهید از اینجا شروع کنم که خود حزب کمونیست اتحاد شوروی، آشکارا اشتباهات جدی‌ای را که در طی دوره‌ی کیش شخصیت اتفاق افتاده مورد تقبیح قرار داده است. بسیاری از نویسندگان در آثار خود به طور واقع‌بینانه‌ای راجع به قانون‌شکنیهای انجام‌شده در آن سالها چیزها نوشتند، اما آنان به

آقای سولژنیستین از انقلاب روسیه کنیم.

اشپیگل: خروشچف که خودش هم اشتباهات استالین را محکوم کرد به سولژنیستین اجازه داد که اولین کتابش - «یک روز از زندگی ایوان دینوسویچ» - را در اتحاد شوروی منتشر کند. چرا او در حال حاضر اجازه ندارد آثار بعدی خود را در کشورش منتشر کند؟

میخالکف: من فکر می‌کنم اگر خروشچف آثار بعدی آقای سولژنیستین را هم خوانده بود از انتشار آنها جلوگیری می‌کرد. اگر اولین کتاب سولژنیستین هنوز هم جالب می‌نماید، تا اندازه‌ای به دلیل تازگی تم آن و کوشش نویسنده برای نمایش شخصیت انسان عادی‌ای است که در عین بی‌گناهی و بدون ارتکاب جرم، محکوم شده و به سرنوشت ناگوار خود تن داده است. اما آثار بعدی وی، به روشنی نشان داد که نویسنده اصولاً با اساس جامعه‌ی سوسیالیستی مخالف است. او به این راه کشیده شد و کوشید به هر طریق ممکن چه با نامه‌های سرگشاده و چه با بیانه‌هایی که هدفی جز بدنام کردن واقعیت شوروی نداشت، موفقیت خود را تحکیم کند. آقای سولژنیستین، سرانجام آشکارا به اردوگاه ارتجاع غرب پیوست. آیا تعجب‌آور نیست که ما بیاییم و با پول و امکانات مردم، آثار یک چنین نویسنده‌ای را در کشور خود منتشر کنیم؟

اشپیگل: در مجله «لیتراتورنایا گازتا» از سولژنیستین به عنوان یک ضدشوروی و «ولاسویت» ادبی یاده شده است. یک چنین برچسب‌هایی را چگونه توجیه می‌کنید؟

میخالکف: ولاسف، ژنرال خائن، رهبری باندهایی را به عهده داشته است که دوشادوش ارتش هیتلر علیه مردم شوروی می‌جنگیدند. به این گروه‌ها و باندهای خائن که به جای اونیفرم سربازان ارتش شوروی، اونیفرم گروه‌های به اصطلاح «آزادبخواه روسیه» را به تن می‌کردند در تداول عاقله «ولاسویت» می‌گویند. امروزه سولژنیستین، در ردیف یک چنین «آزادبخواهان» است و به عقیده من او را می‌توان یک «ولاسویت» ادبی به تمام معنی دانست. اشپیگل: هم سولژنیستین و هم مطبوعات غربی، به خاطر انتشار «مجمع‌الجزایر گولاگ» بارها از جانب شوروی، مورد انتقاد قرار گرفته‌اند و در رابطه با این مسأله، در طی یک سلسله مقالات، چنین وانمود شده که گویا مطبوعات غربی و شخص سولژنیستین می‌خواهند در سیاست تشنج‌زدایی شوروی دخالت کنند. ما نمی‌دانیم چنین انتقاداتی چه حکمتی دارد و اصولاً این دو موضوع چه ربطی به هم دارند؟

میخالکف: در غرب در اطراف سولژنیستین و کتاب جدید و ارزیابی آن هیاهویی به پا شد. مجموعاً می‌شود گفت که همه اینها برنامه‌ای بود از قبل تدارک‌شده و سازمان‌داده شده و این، اظهار من‌الشمس است.

من فکر نمی‌کنم حتی اگر همه‌ی سولژنیستینها هم همدست شوند اصولاً بتوانند در روند تشنج‌زدایی بین‌المللی، خللی ایجاد کنند. اما بدیهی است که این دخالت به سود محافل معینی است که تمام هم و غمشان، آدمی است که در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی زندگی می‌کند. آدمی که گویا می‌خواهد تصویری واقعی از زندگی در شوروی ارائه کند که مثلاً در آنجا «حقوق بشر لگدمال شده» و این که مناسبات صلح‌آمیز در جهت خلاف منافع کشورهای غربی است. من فکر می‌کنم که اشپیگل بخواهد با انتشار فرازهایی از «مجمع‌الجزایر گولاگ» کاری کند که خوانندگان

هیچ وجه در شمار دشمنان اتحاد شوروی درنیامند، زیرا از یک ارزیابی درست و عینی در قبال گذشته و حال شروع کردند و بسیاری از آنان (که به سرنوشت ناگواری هم دچار آمدند و افتراهای بی‌موردی هم به آنان زده شد) بر حقانیت زندگی ما چشم فرو بستند. چنین رفتاری با آنها، آنان را برنینگخت و به امثال «سولژنیستین» تبدیل نکرد، زیرا آنان مثل همه مردم، باور دارند که آنچه در گذشته اتفاق افتاده دیگر بار روی نخواهد داد و ما دلیلی نمی‌بینیم کاری کنیم که یک بار دیگر به سرنوشت خود پردازیم.

اما در باره آن قسمت از گفته‌های شما که به لزوم کاهش انتقاد مربوط می‌شود من فکر می‌کنم که هرگز چنین نیست. ما یک بار می‌توانیم از انتقاد سازنده سخن بگوییم و یک بار از انتقاد مغرضانه و افتراآمیز. من با انتقاد سازنده و مثبت موافقم؛ اما در مورد برخورد انتقادی با گذشته، باید بگویم که این نه گذشته یک فرد، بلکه تمامی گذشته ما با همه دستاوردها، پیروزیها و کمبودهای آن است که مطرح است. شهروندان شوروی، قصد ندارند بر گذشته تابناک خود، خط بطلان بکشند زیرا شهروند شوروی به کشور و میهن امروزه خود مباحثات می‌کند.

مثلاً من خوب می‌توانم احساسات یک شهروند آلمانی را درک کنم که علی‌رغم همه آن چیزهایی که در ازمینه مختلف در آلمان روی داده، به سرزمین خود افتخار می‌کند. من تردید دارم که یک نفر آلمانی از کتابی خوشش بیاید که در آن به طور مغرضانه‌ای تصویر حقیرانه‌ای از مردم کشورش داده باشد. مثلاً سولژنیستین در نمایشنامه «ضیافت فاتحان» چنین برخوردی با مردم روسیه دارد.

اشپیگل: آیا انزجار شما می‌تواند بازتابی در برابر آن بخش از دعاوی سولژنیستین باشد که گویا ترورهای دوره‌ی استالین در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، حتی قبل از او در زمان لنین شروع شده است؟

میخالکف: همان طور که می‌دانید هیچ انقلابی بدون خونریزی نمی‌تواند صورت گیرد. مردمی که قدرت را به دست می‌گیرند، از همان اسلحه‌ای استفاده می‌کنند که دشمنان به هنگام دفاع از خود. انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، نه تنها مردم را به اعتقاد خاصی مسلح کرد، بلکه به آنان حق داد که به نیروی اسلحه از آرمانهای خود دفاع کنند.

آقای سولژنیستین، طبقه مرتجع را دعوت می‌کند که با کارگران بجنگند. آخر چگونه ممکن است که کسی از همان شیوه‌هایی استفاده کند که مداخله‌گران چهارده قدرت، دنیکین، کولچاک، شکورو، ماخنو، پت لیورا، کورنیلوف و دیگر دشمنان حکومت جدید کارگران و دهقانان از آن استفاده می‌کردند؟ آیا آنان کسانی نبودند که ترور سفید را اعلام کردند؟ قربانیان خود را به داخل کوره‌های لکوموتیو انداخته می‌سوزاندند و زنده‌زنده دفن می‌کردند؟ آیا همانها نبودند که مردم بی‌دفاع را از تیرهای چراغ برق آویزان می‌کردند؟ چشمانشان را بسته، بی‌هیچ محاکمه و تحقیقی تیرباران می‌کردند. مردم را تنها به صرف این که تصمیم گرفته بودند علیه خودکامگان تزاری پیاخیزند شکنجه می‌کردند.

امروزه با خواندن آثار سولژنیستین، بی‌اختیار این فکر به ذهن خطور می‌کند که در سپیده‌دمان قدرت شوروی، اصولاً پرچم سرخی به اهتزاز درنیامده است. قطعاً جمهوری جوان شوروی نمی‌توانست تنها با یک مشت شعار، از خودش دفاع کند. ما که نمی‌توانیم مصالح کشور را قربانی ارزیابی مغرضانه و جانبدارانه

نسبت به اتحاد شوروی تلقی خاصی پیدا کنند و با در شماره مسافرین جمهوری فدرال آلمان به اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی کاهش مشاهده شود. نویسندگان شوروی مانند همه شهروندان کشور من از ماهیت تحریک آمیز آخرین زدوبندهای



سولژنیتسین آگاهند و طبیعی است که نفرت ما از این حرکت‌های جدید تحریک آمیز و ضد شوروی کاملاً موجه باشد.

اشیگل: روزنامه نگاران و نویسندگان کشور شما از این همه خرده گیری و انتقاد از سولژنیتسین چه هدفی را دنبال می کنند؟ مگر اتحاد شوروی از امثال «سولژنیتسین» ترسی به دل راه می دهد؟

میخالکف: تا وقتی که رسانه های غربی با تمامی توش و توان خود نظریات افترا آمیز وی را به هنگام اقامت در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیسی منتشر می کنند، نویسندگان و روزنامه نگاران شوروی به خود حق می دهند که کتاب و رفتار وی را مورد ارزیابی قرار دهند.

نویسنده «مجمع الجزایر گولاگ» در نقطه ای واقع در «زوریخ» زندگی می کند. همان جایی که وکیلش هم برای خود دفتری دایر کرده است. او از آنجا می خواهد به لطایف الحیل توجه دولت و مردم شوروی را فراهم سازد. در محفلی که کسانی چون او در آن سوی مرز شوروی جمع شده اند بین او و دیگر نویسندگان ضد شوروی هیچ فرقی قائل نیستیم. در این حال فکر می کنم که از این پس، آقای سولژنیتسین مجبور خواهد شد دست نوشته های خود را زیر بغل گرفته از این مرکز انتشاراتی به آن انتشاراتی ببرد که این هم خود بر ارزش آثار او تاثیر سوء خواهد گذاشت.

می پرسید که آیا ما از ایشان می ترسیم؟ خیر. ما از او نمی ترسیم. فقط از دست سولژنیتسین خسته شده ایم.

اشیگل: به نظر شما سولژنیتسین همه دستاوردهای انقلاب اکتبر را انکار می کند. آخر یک کمونیست چگونه می تواند چنین تغییر جهت داده به یک ضد کمونیست تبدیل شود، شاید اصولاً اخراج او از اتحادیه نویسندگان و طرد وی اشتباه بوده است.

میخالکف: تردیدی ندارم که نظام شوروی و سیاست حزب کمونیست ما با بینش وی تباین دارد. اما این که چرا او انکار می کند بدین دلیل است که وی نمی تواند یا نمی خواهد ببیند که انقلاب اکتبر به مردم ما چه داده است. یک نفر کمونیست معتقد هیچگاه نمی تواند ضد کمونیست شود. اصولاً سولژنیتسین، هیچگاه کمونیست نبوده. کارنامه سیاه وی این حقیقت را به طور متقاعد کننده ای ثابت می کند. اخراج سولژنیتسین از اتحادیه ی نویسندگان ا.ج.ش.س. اشتباه نبود. قبول عجولانه او به عضویت اتحادیه اشتباه بود.

اشیگل: سولژنیتسین اطمینان دارد که «مجمع الجزایر گولاگ» او دیر یا زود در اتحاد شوروی منتشر خواهد شد. آیا شما چنین چیزی را باور می کنید؟
میخالکف: چرا باید باور کرد؟

در پاسخ به این سؤال «سوتس کایا کولتورا» در زمینه ی دستور صدر شورای عالی ا.ج.ش.س. در مورد محروم کردن سولژنیتسین از شهروندی شوروی، میخالکف گفت:

«می دانید که در ۱۳ فوریه امسال، ۱۹۷۴، سولژنیتسین از اتحاد شوروی اخراج شد. او در طی این چند سال به منبع تغذیه ای برای شوروی ستیزانی تبدیل شد که به طور فعالانه ای از او حمایت می کردند. در اوضاع کنونی، این مرتد سیاسی در حقیقت حکم «کالایی را دارد که در بازار ایده پولوژی ارتجاعی ارزش خود را از کف داده است». هم اکنون ما شاهد سقوط اخلاقی و اجتماعی او هستیم و تردیدی نداریم که دیر یا زود شاهد فراموشی ناگزیر و رسوا آمیز او خواهیم بود. بر او همان خواهد رفت که بر همه ی شوروی ستیزان بین المللی رفته است.»

تسلیت

دو سه روز پس از انتشار شماره ۴ گلچرخ، خبر جانگداز در گذشت همراه و همدل و همسر محسن مخملباف، نویسنده و کارگردان هنرمند معاصر، انتشار یافت و موج اندوهی عمیق و لهیب آتش سوگ و دریغ رادر سینه هر کس که دلی داشت برافراخت و برافروخت.

طبعاً، گلچرخ، نتوانست به همسر هنرمند و بزرگوار آن گرامی یاد، بهنگام، تسلیت بگوید. اینک، با گرامیداشت خاطره آن فقیده سعیده، برای روح تابناک او، فتوح ایزدی و رحمت گسترده الهی و حشر با پاکان و نیکان؛ و برای برادر ارجمندمان مخملباف و فرزندان دلبندش، شکیبایی و صبر جمیل و اجر جزیل و جلیل آرزو داریم.

سردبیر، هیأت تحریر و نویسندگان گلچرخ